

پژوهشنامه ادب حماسی، سال هفدهم، شماره دوم، پیاپی ۳۲، پاییز و زمستان ۱۴۰۰، صص ۴۱-۵۷

بررسی علل جامعه‌شناختی فروپاشی حکومت جمشید بر اساس نظریه ابن خلدون

پرنوش پژوهش*

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد رودهن، رودهن، ایران

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۸/۲۸

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۷/۲۴

چکیده

شاهنامه بیان‌کننده تاریخ و سرنوشت ایران زمین است. به همین علت ترجمان معتبری از پیشینه فرهنگی ملت ایران محسوب می‌شود. از همین روی از مهم‌ترین مباحثی که می‌توان در آن یافت، نگرش جامعه‌شناختی فردوسی است. در قسمت اسطوره‌ای شاهنامه سیر زندگی اجتماعی بسیار شبیه به روندی است که در نظریات اجتماعی مطرح است، یکی از نظریه‌های مشهور، متعلق به ابن خلدون است. ابن خلدون یکی از چهره‌های شاخص در تاریخ نظریه اجتماعی است. از میان مفاهیمی که وی ابداع کرده است مفهوم «عصبیت» و «مراحل پنج‌گانه سیر حکومت‌ها» از مهم‌ترین‌ها است. در این مقاله برآنیم تا بر مبنای نظریه ابن خلدون به بررسی حکومت جمشید، پادشاه پیش‌دادی و خردمندی که به همه هنرها دست یافته و بر همه کارها توانا شد، بپردازیم. هدف این مقاله بررسی علت سقوط حکومت جمشید در شاهنامه براساس نظریه جامعه‌شناسی ابن خلدون است. پیش‌فرض اصلی این پژوهش این است که نظریه ابن خلدون بر تمام ابعاد حکومت جمشید قابل تطبیق است. در جهت تحقق این هدف پس از بیان مقدمه‌ای کوتاه، جامعه‌شناسی در ادبیات به صورت موجز بیان شده و سپس به بیان مفهوم عصبیت و مراحل پنج‌گانه سیر حکومت‌ها از تأسیس تا واژگونی پرداخته شده است. آن‌گاه دوران سلطنت جمشید براساس مراحل پنج‌گانه مورد بررسی قرار گرفته و به این نتیجه می‌رسیم که اگرچه در دوره فردوسی علم جامعه‌شناسی به صورت امروزی وجود نداشته ولی نظریه‌های جامعه‌شناسی در حماسه او بازسازی شده است.

واژگان کلیدی: فردوسی، ابن خلدون، عصبیت، حکومت، جمشید.

مقدمه

جامعه‌شناسان بر این باورند که ادبیات پدیده‌ای است اجتماعی و می‌توان یک جامعه را با بررسی محتوا و موضوع ادبیات آن شناخت، به همین علت ادبیات بستری مناسب برای مطالعات جامعه‌شناختی به کار می‌آید و اطلاعاتی ارزنده را دربارهٔ اوضاع اجتماع در اختیار می‌گذارد. شاعران توانمند می‌کوشند در بازتاب مسائل اجتماعی با کاوش در پدیده‌های بیرونی و رسیدن به ادراک عاطفی به صورت مستقیم و غیرمستقیم به انعکاس جهان خارج بپردازند. از سوی دیگر، می‌دانیم که فردوسی در شاهنامه سیر به وجود آمدن تمدن بشری را بیان کرده و به صورت ناخواسته بسیاری از مفاهیم جامعه‌شناسی را به تصویر درآورده است. از جمله: نهاد حکومت، نهاد خانواده، نهاد اقتصاد، طبقه‌بندی‌های اجتماعی، آداب و رسوم. در حقیقت این شاعر مسائل تاریخی را با مفاهیم اجتماعی تلفیق کرده و به صورت شعر بیان کرده است. در داستان جمشید نیز به بسیاری از مفاهیم اجتماعی اشاره کرده که می‌توان آن‌ها را براساس نظریه‌های جامعه‌شناسی مورد تحلیل قرار داد؛ از جملهٔ این نظریه‌ها، نظریهٔ ابن‌خلدون است. ابن‌خلدون را می‌توان از نخستین متفکران اسلامی دانست که با روش علمی به مطالعه و بررسی پدیده‌های اجتماعی و سیاسی پرداخت و سعی کرد تا علل اسباب و قوانین حاکم بر آن‌ها را کشف کند. ابن‌خلدون با استفاده از شیوهٔ قدما، با تشبیه دوره‌های حیات جامعه و سیاست‌ها به وجود آدمی و ادوار زندگی او، نظریهٔ پیری دولت‌ها و حکومت‌ها را مطرح می‌کند و با استفاده از جبر تاریخی تحلیل می‌کند که هر دولتی یک نقطهٔ تولدی دارد و یک نقطهٔ پایان. در این بین نیز رشد می‌کند، به نقطهٔ اوج خود می‌رسد و سپس به تدریج دچار فروپاشی می‌گردد. تفاوت دولت‌ها و حکومت‌های خوب و بد، به طول دورهٔ شکوفایی آن‌ها مرتبط است. این جستار به دنبال بررسی علل سقوط حکومت جمشید بر پایه نظریهٔ ابن‌خلدون است. گفتنی است تاکنون دربارهٔ پادشاهی جمشید براساس نظریهٔ ابن‌خلدون تحقیقی ارائه نشده است. اما هستند پژوهش‌هایی که در آن‌ها به جامعه‌شناسی شاهنامه پرداخته شده است که از جمله آن‌ها می‌توان به موارد زیر اشاره کرد.

۱- کتاب *جامعه‌شناسی شاهنامه* از مهتا بذرافکن که در آن پیدایش جوامع انسانی، تقسیم کار، پیدایش نهادها و جنبش‌های اجتماعی مورد بررسی قرار گرفته است.

۲- جامعه‌شناسی در شاهنامه از محمد طاهرخانی که در آن به آداب و رسوم، جشن‌ها، فرهنگ ایرانیان، هنر و جای‌گاه خانواده به عنوان اولین نهاد اجتماعی در شاهنامه می‌پردازد.

۳- «تحلیلی بر مسائل اجتماعی در نخستین داستان‌های شاهنامه» (کیومرث، هوشنگ و طهمورث) از حسین حسینی.

در این تحقیق ابتدا کلیتی درباره مراحل پنج‌گانه حکومت‌ها از نظر ابن‌خلدون مطرح خواهد شد و بعد از آن به تطبیق این مراحل با حکومت جمشید پرداخته می‌شود.

نگارنده بر آن بوده است که در این مقاله به این پرسش پاسخ دهد که آیا نظریه ابن‌خلدون در مورد حکومت جمشید مصداق دارد یا خیر؟ و برای نمایاندن آن ابتدا به معرفی جامعه‌شناسی در ادبیات پرداخته است. آن‌گاه از نظریه ابن‌خلدون درباره مراحل پنج‌گانه حکومت‌ها به اختصار سخن گفته و بعد کوشش شده تا این نظریه را در اشعار فردوسی در دوران پادشاهی جمشید مورد بررسی قرار دهد.

جامعه‌شناسی در ادبیات: پژوهش‌گران، ادبیات را به عنوان بخش بسیار مهم از شعور اجتماع و بازتاب درخور توجهی از جامعه و فرهنگ‌ها مورد بررسی قرار می‌دهند و با روش علمی، جوهر اجتماعی آثار ادبی و شرایط و مقتضیات محیط اجتماعی در برگیرنده و پرورنده شاعر و نویسنده، جهان‌بینی و موضوع فکری و فرهنگی آنان، مباحث و موضوعات و سفارش‌های اجتماعی مورد توجه در آثار ادبی را مورد مطالعه قرار می‌دهند (ترابی، ۱۳۸۲: ۵).

ادبیات از دیدگاه جامعه‌شناختی، واقعیتی است اجتماعی، فرهنگی، نه شناختی صرف، جامعه‌شناسی ادبیات شاخه‌ای از علوم اجتماعی است که از رابطه میان ادبیات و جامعه‌شناسی را بیان می‌کند.

ادبیات به عنوان «هنر کلامی» تولیدی هنری و پدیده‌ای اجتماعی است و جامعه‌شناسان ادبیات می‌کوشند پیوندی میان جامعه‌شناسی از یک‌سو و ادبیات از سوی دیگر برقرار سازند و تصویری از تحول و تکامل جامعه بدست دهند (ترابی، ۱۳۸۲: ۴-۶).

از میان فنون ادبی، شعر حماسی و دینی را از جهت ماهیت، بیش از سایر فنون دارای جنبه اجتماعی دانسته‌اند. زیرا آن را مولود زندگی اجتماعی می‌دانند (زرین‌کوب، ۱۳۶۱: ۴۳).

هنرمندانی که اثرشان ملی است، از ماندگاری برخوردار هستند. هنر ملی، هنری است که

عناصر آن از زندگی مردم گرفته شده است و به همین دلیل برای همه جامعه دل‌پذیر است و به وحدت اجتماعی یا ملیت کمک می‌کند.

شاهنامه نمونه‌ای از هنر ملی است رواج آن نشانهٔ این است که فردوسی به موارث کهن مردم ایران وفادار بوده و صرفاً به نظم داستان‌های پراکنده اکتفا نوززیده بلکه این‌ها وسیله‌ای بوده برای برانگیختن مردم برای به دست آوردن عظمت از کفررفتهٔ ایران (آریان‌پور، ۱۳۵۴: ۶/۱-۴).

نظریهٔ ابن خلدون: ایولاگوست دربارهٔ نظریهٔ ابن خلدون می‌گوید: «شیوهٔ بدیعی که ابن خلدون در تاریخ‌نگاری ایجاد کرده، تاریخ را از حالت وقایع‌نگاری محض و عبارت‌پردازی فراتر بوده و مورخ را به جست‌وجو و کاوش در مورد علل بروز حوادث وامی‌دارد. او بیان می‌کند که مورخ باید به سلاح علوم گوناگون مسلح باشد و بر منابع جذبی تسلط کامل داشته باشد تا بتواند به نگارش تاریخ بپردازد، وگرنه اخبار و اطلاعات بدون محک عقل و اندیشه ارزش و اعتبار چندانی نخواهد داشت» (لاگوست، ۱۳۶۳: ۱۷۷).

بر اساس نگرش ابن خلدون تاریخ از دو جنبه مورد بررسی قرار می‌گیرد: ۱- جنبهٔ ظاهری تاریخ که عبارت است از یک سلسله حوادثی که در خلال قرن‌ها براساس توالی مبهم و سطحی جریان دارند و این حوادث به مرور زمان به صورت مرده درمی‌آیند و مورخ در این مورد می‌کوشد اخبار را از نسلی به نسل دیگر انتقال دهد بدون آن‌که به صحت و سقم خبر توجه داشته باشد. از جنبه‌های دیگر غافل است؛ مثلاً به ذکر اخبار پادشاهان می‌پردازد ولی به اوضاع اجتماع و فرهنگی توجهی ندارد. ۲) جنبه باطنی: آن است که مورخ باید با در نظر گرفتن رخداد‌های تاریخی و تدبیر و اندیشه در مورد آن‌ها به جست‌وجوی علل و عوامل پیدایی این رخدادها بپردازد و اندیشه‌های نهفته پشت روی‌دادها را شناسایی کند تا بتواند با مطابقت عقل به تحلیل آن‌ها بپردازد (نصار، ۱۳۶۶: ۱۰۰).

قبل از بیان اندیشه‌های این اندیشمند باید مفهوم «عصبیت» را به اختصار توضیح دهیم. چرا که عصبیت در اندیشهٔ ابن خلدون دارای یک نقش محوری است.

نظریهٔ عصبیت: عصبیت مفهوم و اصطلاح مهمی در درک اندیشهٔ سیاسی ابن خلدون است، به طوری که او معتقد است که یک حکومت بدون عصبیت غیر ممکن است. زیرا فقط با توجه

به وجود همین احساس است که می‌توان بر دیگران تسلط پیدا کرد و رو در روی تجاوز ایستادگی کرد (اطهری، ۱۳۸۸: ۲۰۱). ابن‌خلدون تعریف دقیقی از اصطلاح عصبیت ارائه نکرده ولی از زوایای گوناگون به آن پرداخته است. «پیوند خویشاوندی به جز در مواردی اندک، در بشر طبیعی است و از موارد آن نشان دادن غرور قومی نسبت به نزدیکان و خویشاوندان است، در مواقعی که ستمی به آنان می‌رسد یا در معرض خطر واقع می‌شوند و ...» «عصبیت از راه پیوند نسبی و وابستگی خاندان‌ها به یکدیگر و با مفاهیمی مشابه آن حاصل می‌شود» (ابن‌خلدون، ۱۳۶۹: ۲۴۲). عصبیت می‌تواند مبنای مختلفی داشته باشد. از آن جمله می‌توان به خویشاوندی، هم‌پیمانی و هم‌سوگندی، حسب و نسب، محیط و دین اشاره کرد. هم‌چنین می‌تواند اهداف مختلفی چون بنا کردن دولت، رسیدن به ریاست، حمایت از حقوق و دفاع از قبیله، دفاع از شرف و حمیت، مقابله با زور، پاگرفتن دعوت‌های دینی، کنترل و نظارت اجتماعی، گسترش تمدن را دنبال کند. عصبیت در منظر ابن‌خلدون چنان با دولت در آمیخته است که زوال و ترقی یکی، در واقع زوال و ترقی دیگری است (صادقی، ۱۳۷۹: ۹۸).

ابن‌خلدون براساس نظریه عصبیت، الگویی را مطرح کرد که می‌توان با بهره‌گیری از آن نظریه، نحوه شکل‌گیری و سقوط حکومت‌ها را مورد بررسی قرار داد.

روند حکومت‌ها از شکل‌گیری تا فروپاشی: ابن‌خلدون وجود یک دوره کمابیش یک‌صد و بیست ساله (یا سه نسل ۴۰ ساله) برای حکومت‌ها در نظر گرفته (گرچه ممکن است بنا بر دلایلی عمر حکومت‌ها کوتاه‌تر یا طولانی‌تر شود). این دوره‌ها به ترتیب عبارتند از: دوران غلبه و شکوفایی، دوران خودکامگی و ادعای خدایی، دوران تجمل‌گرایی و تن‌آسانی دوران رکود و انحطاط، دوران واژگونی.

۱- دوران ریاست و شکوفایی: «ریاست جز به وسیله قدرت و غلبه بدست نمی‌آید و غلبه هم تنها از راه عصبیت حاصل می‌شود، ناچار باید ریاست بر یک قوم از عصبیتی برخیزد که بر یکایک عصبیت‌های دیگر همان قوم مسلط باشد. زیرا همین که دیگر عصبیت‌های آن خاندان قدرت، عصبیت خاندان آن رئیس را احساس کنند سر تسلیم فرود می‌آورند» (ابن‌خلدون، ۱۳۶۹: ۲۴۹). خداوندان قدرت و عصبیت در راه انجام دادن کارهای نیک و کسب خصال پسندیده شیفتگی و دل‌بستگی بسیار نشان می‌دهند (همان، ۱۳۶۹: ۲۷۴). هرگاه قبیله‌ای به نیروی عصبیت خویش به

پیروزی نائل شود از گشایش و رفاهی که خداوند به ایشان ارزانی می‌دارد متنعم و برخوردار می‌شود و در مسیر شکوفایی قرار می‌گیرد (همان، ۱۳۶۹: ۲۶۸).

۲- دوران خودکامگی و ادعای خدایی: هنگامی که ریاست بر فردی مسلم می‌شود، به دلیل خوی خودپسندی و غرور و سرافرازی از شرکت دادن دیگران در امور فرمان‌روایی و سلطنت سر باز می‌زند و خوی خدامنشی که در طبایع بشر یافته می‌شود در او به وجود می‌آید و به هیچ‌کس اجازه نمی‌دهد که کوچک‌ترین دخالتی در امور فرمان‌روایی از خود نشان دهد و قدرت و بزرگی یک‌سره به وی تعلق می‌گیرد (همان، ۱۳۶۹: ۳۱۷). کنار زدن عصبیت‌ها و افرادی که تا دیروز در پیروزی حاکم شریک بودند، در درازمدت به ضعیف شدن عصبیت حاکم می‌انجامد.

۳- دوران تجمل‌گرایی و تن‌آسانی: غایت برای پادشاه حصول غلبه و قدرت و مملکت‌داری است. هرگاه غایت حاصل شود، کوشش به سوی آن سپری می‌شود و دیگر از دشواری‌ها دست می‌کشد و آسایش و تن‌آسانی را برمی‌گزیند و به ساختن کاخ‌ها و بناها می‌پردازد و از آن‌جا که از مقتضیات طبیعی کشورداری ناز و نعمت و تجمل‌خواهی است به ساختن کاخ‌ها و تاج و تخت و بوستان‌ها و سراها می‌پردازد و به اشیا ظریف و آرایش و تجمل می‌گرایند (همان، ۱۳۶۹: ۳۱۹).

۴- دوره رکود و انحطاط: هنگامی که تجمل‌خواهی در حکومتی فزونی یابد، در نتیجه آن عادات و رسوم بسیاری در میان اعضای دولت رواج می‌یابد و هزینه‌ها در برابر مستمری‌ها فزونی می‌یابد و دخل و خرج مردم با هم برابری نمی‌کند. بدین ترتیب تهی‌دست از بی‌نوایی می‌میرد و آن‌که در ناز و نعمت است، تمام مستمری خویش را صرف خوش‌گذرانی می‌کند تا آن‌جا که مخارج بسیار بالا می‌رود و راهی برای خروج نمی‌یابند. آن‌گاه گرفتار عقوبت‌ها می‌شوند و در نتیجه زبونی آن‌ها، به پادشاه هم ضعف راه می‌یابد (همان، ۱۳۶۹: ۳۲۱). در این مرحله رئیس دولت به وضعیت به جای مانده از گذشته قانع است و دست به اقدام جدیدی نمی‌زند.

۵- دوران واژگونی: در این مرحله رییس دولت، یاران و همراهان نابکاری انتخاب می‌کند و کارهایی بزرگ و مهم را که از عهده انجام دادن آن‌ها بر نمی‌آیند به آن‌ها می‌سپارد و نسبت به بزرگان و عناصر شایسته قوم بدی روا می‌دارد؛ چنان‌که کینه او را در دل می‌گیرند و همراهی خود را دریغ می‌کنند (همان، ۱۳۶۹: ۳۳۶).

از سویی هنگامی که ناز و نعمت و تجمل‌خواهی فزونی یابد سلطان ناچار می‌شود بر میزان

مستمری‌ها بیفزاید. میزان خراج هم مشخص است. در این صورت اگر خراج‌ها بر مستمری‌ها تقسیم شود و به اندازه جبران مخارج حقوق‌بگیران و مرفه کردن آنان بر هر یک نیز مبلغی افزوده گردد، در این هنگام شمار لشکریان تقلیل می‌یابد و این روند ادامه می‌یابد تا تعداد لشکریان به کم‌ترین عدد تنزل می‌کند و این امر سبب ضعف نیروی مدافع کشور می‌شود. آن‌گاه همسایگان دولت گستاخ شده و به راحتی دولت را واژگون می‌کنند (همان ۱۳۶۹: ۳۲۲).

بحث و بررسی

۱- ادوار سلطنت جمشید بر اساس نظریه ابن خلدون

جمشید تنها یکی از پهلوانان اساطیری و ملی ایرانیان نیست بلکه متعلق به قوم هند و ایرانی است. در ادبیات سانسکریت نام جمشید «یم» و نام پدرش «بوسونت» است. جمشید در میان نژاد هند و ایرانی از زمان‌های بسیار قدیم نام و نشانی داشته است و قدمت زمان او به حدی است که اندک اندک در نظر این نژاد، به مرتبه‌ای نزدیک به الوهیت می‌رسد و او را جاودان می‌شمرند. در *گاتاها* که قدیمی‌ترین قسمت‌های اوستا و بنا بر تحقیق بسیاری از محققان اثر شخص زرتشت است، نام جمشید یک‌بار آمده است (صفا، ۱۳۳۳: ۴۲۲-۴۲۵). در *وندیداد* از جمشید بیش از هر نسک دیگر اوستا سخن رفته و فرگرد دوم از این نسک، تنها قسمتی است که به تمامی وقف بر جمشید شده است. (همان: ۴۳۰).

جمشید در ایران مهم‌ترین شاه پیش‌دادی و نشانه‌ای از فرمان‌روایی آرمانی و با شکوه و نمادی از دوران طلایی جهان است. در شاهنامه مدت زندگی جمشید ۷۰۰ سال دانسته شده و در وندیداد این مدت ۳۰۰ سال است (انوری، ۱۳۸۶: ۱۵۰۴).

جمشید پس از طهمورث با فره ایزدی به پادشاهی می‌رسد و خود را مبارزه‌کننده با بدی‌ها و سوق‌دهنده افراد به سوی روشنی‌ها نشان می‌دهد (شاهنامه: ۴۲ / ۱). او اول نیروهای نظامی و جنگ افزارها را تجهیز می‌کند و مردم را در چهار گروه تقسیم کرده به آن‌ها مهارت جنگ می‌آموزد. در این دوره است که قوم ایرانی به مرحله شهرنشینی وارد می‌شود. او بر دریاها و خشکی‌ها مسلط می‌شود و به کمک دیوان به آسمان هم دست‌رسی پیدا می‌کند. با وجود این داستان جمشید در شاهنامه شامل دو بخش است. بخش نخست دوران پویایی و سازندگی است و جمشید به همه مردم آرامش و آسایش می‌بخشد و بخش دوم که با ادعای خدایی جمشید

آغاز می‌شود و بعد از آن بی‌چارگی و بدبختی بدو روی می‌آورد و ضحاک بر او غالب می‌شود.

۱-۱- جوانی و بلوغ حکومت جمشید: دوران ریاست و شکوفایی

در فلسفه ابن‌خلدون دوران ریاست و شکوفایی از عصبیت حاصل می‌شود و تأمین‌کننده عزت و افتخار جامعه است و در به دست آوردن مجدد سروری، مقتدای مردم خویش است. جمشید پس از طهمورث بر تخت شاهی نشست، عصبیت دیگران را سرکوب کرد و همه بنده او شدند. عامل به وجود آوردنده این عصبیت از دیدگاه نظریه ایران‌شهری که در شاهنامه مطرح شده است، همان فره‌آییدی است که از جانب ایزدان به جمشید رسیده است:

کمر بست با فرّ شاهنشهی جهان گشت سرتاسر او را رهی (۵)
زمانه برآسود از داوری به فرمان او دیو و مرغ و پری (۶)

او با پیروزی بر دیوان و تسخیر آن‌ها به ساخت و ساز شهرها می‌پردازد و مردم ایران را به دوره شهرنشینی وارد می‌سازد. در سی‌صد سال نخست شهریاری وی، در هر پنجاه سال تحولی جدید در جامعه پدید می‌آید. در پنجاه سال اول، نخست به ساخت آلات جنگی پرداخت. آهن را ذوب کرد و از آن ساخت سلاح و وسایل جنگی را به مردم آموخت:

به فرّ کیی نرم کرد آنها چو خود وزه کرد و چو جوشنا (۱۱)
چو خفتان و چون تیغ و برگستوان همه کرد پیدا به روشن‌روان (۱۲)

در پنجاه سال دوم رسیدن، بافتن و دوختن جامه را به مردم می‌آموزد:

دگر پنجه اندیشه‌ جامه کرد که پوشند هنگام ننگ و نبرد (۱۴)
ز کتّان و ابریشم و موی قز قصب کرد پرمایه دیبا و خز (۱۵)

در پنجاه سال سوم مردم را به رده‌های مختلف تقسیم کرد و هرکس را فراخور استعدادش حرفه و جای‌گاهی داد:

که تا هرکس اندازه خویش را ببیند بداندکم و بیش را (۳۴)

جمشید به منظور تعیین جای‌گاه و پایگاه هرکس و سامان‌بخشی به لایه‌های اجتماعی، پنجاه سال وقت صرف کرد تا مردم را بر اساس صنوف و مشاغل آبا و اجدادی در گروهایی منظم قرار

دهد. افراد ناگزیر به فراگیری مشاغل پدران خود بودند. از سال صدم تا صد و پنجاهم پادشاهی جمشید، مردمان به چهار طبقه تقسیم شدند و هر گروهی را گفت که هیچ‌کس مبادا به جز کار خویش کند (طبری، ۱۳۵۲: ۱۱۸).

طبقات چهارگانه به قول فردوسی عبارتند از: آثوریان که همان موبدان بودند که آن‌ها را به کوه فرستاد و به پرستش و نیایش واداشت. نیساریان که شیرمردان جنگاور بودند که حافظ تخت پادشاهی بودند. کشاورزان که مسؤول کاشتن و ورزیدن بودند. اهتوخشیان که گروه صنعت‌گرانند.

گروهی که آثوریان خوانیش	به رسم پرستندگان دانیش (۲۰)
صفی بر دگر دست بنشانند	همی نام نیساریان خوانند (۲۲)
کجا شیرمردان جنگ آورند	فروزنده لشکر و کشورند (۲۳)
بسودی سه دیگر گره را شناس	کجا نیست از کس بریشان سپاس (۲۵)
بکارند و ورزند و خود بدروند	به گاه خورش سرزنش نشنوند (۲۶)
چهارم که خوانند اهتوخشی	همان دست‌ورزان ابا سرکشی (۳۰)
کجا کارشان همگنان پیشه بود	روانشان همیشه پراندیشه بود (۳۱)

جمشید هم‌چنین بعد از ایجاد نظام طبقاتی و جامعه مدنی، مردم را با مشاغل شهری مانند نساجی، خیاطی، معماری، پزشکی، صنعت‌گری، کشتیرانی و استخراج سنگ‌های قیمتی آشنا کرد و جامعه را به اوج شکوفایی رساند.

جمشید گویی که سازمان‌های سیاسی و دینی می‌سازد و مردم را به کار می‌گمارد و می‌گوید اگر می‌خواهید آزاد باشید و خوب زندگی کنید و از کسی سرزنش نشنوید، باید تن به کاری بسپارید. اگر نظریه ابن‌خلدون را به مثابه یک انسان در نظر بگیریم که دوره جوانی، میان سالی و پیری دارد، این دوره دوره جوانی و بالندگی حکومت جمشید است. چرا که همه اعمال و قوانین او در راستای بالندگی یک حکومت است و به پیش‌رفت و رفاه مردمان ختم شده است. این همه پیش‌رفت در این دوره، حاصل عصبیتی است که ابن‌خلدون به آن اشاره کرده است. زیرا عصبیت نه‌تنها محرک یک دولت است، بلکه موجب می‌شود که یک دولت در سایه آن دارای سیاست نظامی و کیفیت تمدنی بوده نیروهای خود را تجدید کند و در نهایت بر عمر

حکومت خود بیفزاید؛ چیزی که در بارهٔ حکومت جمشید اتفاق افتاده است. زیرا دورهٔ شکوفایی آن بیش از ۱۵۰ سال بوده است. این در حالی است که ابن خلدون سه دورهٔ مهم (دورهٔ شکوفایی، خودکامگی و در نهایت فروپاشی) را ۱۲۰ سال و هر دوره را ۴۰ سال در نظر می‌گیرد (برزگر، ۱۳۸۳: ۶۸).

۱-۲- دوران خودکامگی و ادعای خدایی

رشد و پیشرفت حکومت اگرچه حاصل عصبیت و موجب افتخار و عزت یک جامعه و مردمان آن است، در بطن همین حکومت، انهدام و سقوط نیز نهفته است که دقیقاً از همین عصبیت نشأت می‌گیرد. جمشید در طلیعهٔ حکومتش، غرق در بندگی پروردگار بود. آن‌جا که به تعبیر اوستا به جز زرتشت، جمشید تنها کسی بود که با اهورامزدا رو در رو شد و با وی سخن گفت. به روایت وندیداد اهورامزدا پیش از زرتشت، جمشید را به پیام‌بری برگزید. (کزازی، ۱۳۸۵: ۲۸۵). این سرسپردگی در برابر ایزد، یکی از همان آموزه‌هایی است که جمشید در دوران شکوفایی حکومتش از طریق موبدان در جامعه رواج می‌داده است. به عبارت بهتر، گویی بین دین و حکومت رابطه‌ای برقرار بوده که جمشید به نیکی از آن آگاه بوده است. با این حال او پا فراتر می‌نهد و از این اصولی که خود مبلغ آن بوده، پشت می‌کند. هنگامی که او پا فراتر نهاده و بندگی خود را فراموش می‌کند، زمینه‌های سقوط خود را فراهم می‌سازد. بدین طریق عصبیتی که زمانی موجب رشد و شکوفایی حکومت می‌شد، اکنون موجب سقوط آن می‌گردد. در نظریهٔ ابن خلدون، خودکامگی گرچه برآیند عصبیت است، ولی زمینه انهدام و سقوط حکومت را پدید می‌آورد.

کام‌یابی‌ها و سرفرازی‌های پیاپی جمشید در طول سال‌های متمادی سبب شد در وی غرور و تکبر به وجود آید. جمشیدِ خداپرست، نابخردانه از ستایش یزدان سرپیچی و ادعای خدایی کرد. فردوسی در شاهنامه در این‌باره می‌گوید:

ز گیتی سر شاه یزدان‌شناس ز یزدان بی‌پسند و شد ناسپاس (۶۲)

جمشید بزرگان و گران‌مایگان را دعوت کرد و به آن‌ها گفت که من خداوندگار جهانم و این من هستم که دنیا را به زیبایی آراستم و آرامش و آسایش مردمان را من به وجود آوردم:

جهان را به خوبی من آراستم چنانست گیتی کجا خواستم (۶۶)

خور و خواب و آرامتان از منست همان کوشش و کمتان از منست (۶۷)

به عبارت دیگر، او کارهایی را که پیش از این به خداوند نسبت می‌داده، اکنون به خود نسبت می‌دهد. در حقیقت پس از پیروزی‌های جمشید بر دیوان و تسخیر آن‌ها، او به کمک آن‌ها به آسمان می‌رود و این عمل از رفتارهای اهورایی- اهریمنی است. باری، به آسمان رفتن مقدمه‌ای برای ادعای خدایی او است. جمشید تختی فراهم کرد و از دیوان خواست که آن را به آسمان ببرند تا او در آسمان مانند خورشید بدرخشد و مردم او را در آسمان ببینند:

که چون خواستی دیو برداشتی	ز هامون به گردون برافراستی
چو خورشید تابان میان هوا	نشسته بر او شاه فرمان‌روا
به جمشید بر گوهر افشاندند	مر آن روز را روز نو خواندند

(شاهنامه: ۱/ ۴۴-۴۹-۵۲)

او غرور می‌ورزد و در کمال خودخواهی می‌گوید:

بزرگی و دیهیم شاهی مراست که گوید که جز من کسی پادشاست؟

پس از این، فره ایزدی از وی دور شد:

هنر چون بیبوست با کردگار	شکست اندر آورد و برگشت کار (۶۱)
به جمشید بر تیره‌گون گشت روز	همی کاست آن فرگیتی‌فرروز (۶۵)

۱-۳- تجمل‌گرایی و تن‌آسانی

اشرافیت و تجمل‌گرایی کارگزاران، از مهم‌ترین آفت‌های نظام‌های سیاسی است. این مسأله همواره در طول تاریخ زمینه‌ساز بزرگ‌ترین فتنه‌ها و آشوب‌های اجتماعی بوده است. زیرا از یک‌سو حکمرانان به طور شایسته به وظایف خویش عمل نمی‌کنند و از دیگر سو به دلیل فاصله طبقاتی و گسترش بی‌عدالتی موجبات بدبینی مردم جامعه نسبت به مبانی نظام را فراهم می‌آورد. بر اساس نظریه ابن‌خلدون، مهم‌ترین قاعده‌ای که در دوران بعد از خودکامگی دولت قابل بحث است بروز تجمل‌گرایی در دولت است. این پدیده، علت اصلی زوال دولت است. این قاعده را در دوران سلطنت جمشید هم مشاهده می‌کنیم.

جمشید بعد از آن که نیازهای زیستی مردم را فراهم کرد، به نیازهای ثانوی آن‌ها هم توجه داشت و به آراستن زندگی پرداخت. او دستور داد تا سنگ خارا را بشکافند و از دل آن سنگ‌ها

و جواهرات گران قیمت استخراج کنند:

ز خارا گهر جست یک روزگار همی کرد از روشن خواستار (۳۹)
به چنگ آمدش چند گونه گهر چو یاقوت و بیجاده و سیم و زر (۴۰)

او هم چنین دستور داد تختی بسازند و همه انواع گوهرها را در آن به کار برند:

به فرّ کیانی یکی تخت ساخت چه مایه بدو گوهر اندر نشاخت (۴۷)
و سپس به بوهای خوش و عطریات روی آورد:
دگر بوی‌های خوش آورد باز که دارند مردم به بویش نیاز (۴۱)
چو بان و چو کافور و چون مشک ناب چو عود و چو عنبر چو روشن گلاب (۴۲)

در زمان حکومت وی قصرهای با شکوهی ساخته شد که همه نشان از روی آوردن وی به تجملات بود:

به سنگ و به گچ دیو دیوار کرد نخست از برش هندسی کار کرد (۳۷)
چو گرمابه و کاخ‌های بلند چون ایوان که باشد پناه از گزند (۳۸)

این مرحله دوران آسودگی و آرامش جمشید برای به دست آوردن ثمرات پادشاهی و برخورداری از آن‌هاست. همین‌که شهوت جمشید به کسب قدرت مطلق با تمرکز امور در دست او اقیاع گردید، شروع به اعمال قدرت خود برای برطرف کردن لذت‌ها و شهوات دیگر خود می‌کند. در این مرحله، حاکم تمام همت خود را متوجه امور غیر ضروری و برآوردن بناهای زیبا و کاخ‌ها و دژهای عظیم و آبادانی‌های پهناور و معابد بلند و پراکندن احسان در میان اهل خود می‌کند. این تجمل و آسایش طلبی در سطح جامعه نیز رواج می‌یابد و مردم نیز به تجملات روی می‌آورند.

۱-۴- آغاز فروپاشی

به نظر ابن خلدون هنگامی که حکومتی به تجملات و فراخی نعمت روی می‌آورد، خوی جنگاوری خود را از دست می‌دهد و نیرومندی و غلبه‌جویی آن‌ها به سستی مبدل می‌شود و تباهی عصبیت سبب می‌شود که دولت رو به ضعف و فرسودگی بگذارد. از نظر او اطرافیان حاکم و پادشاه نیز به خواری و بندگی خوگیر می‌شوند و نسلی تربیت می‌شود که دیگر نیرومند نیست

و نمی‌تواند حاکم را یاری کند. جمشید نیز هنگامی که رو به تجمل و آسایش آورد دیگر به فکر کشورگشایی و اقتدار نبود و به تبع او نیز مردم روح جنگاوری را از دست دادند و به آسایش و خوشی و جشن و شادی روی آوردند. از این گروه از اطرافیان که در شاهنامه با عنوان «بزرگان» یاد می‌شود، دیگر فقط شادخواری می‌بینیم:

بزرگان بشادای بیاراستند	می و جام و رامشگران خواستند (۵۴)
چنین جشن فرخ از آن روزگار	بمانده از آن خسروان یادگار (۵۵)
چنین سال سی صد همی رفت کار	ندیدند مرگ اندر آن روزگار (۵۶)
ز رنج و ز بدشان نبد آگهی	میان بسته دیوان به سان رهی (۵۷)

از سوی دیگر، گناهانی که جمشید مرتکب آن می‌شود همه از خودکامگی او و میل وافر به تجملات و لهو و لعب به جای توجه به مسائل مهم سیاسی و نظامی نشأت گرفته است. یکی از این‌ها گناهان، آمیزش او با پری است. زیرا «اعمال جنسی غیرعادی، یعنی نامنطبق با طرز عمل گروه غالب، موجب طرد فرد می‌شود» (استنو، ۱۳۸۳: ۷۲). گناه دیگر ادعای آفریدگاری و نتیجه‌غرور و فریب خوردن و پیروی او از دیوان بوده است. گناه دیگر او که نتیجه مستقیم تجمل‌گرایی است، گوشت‌خواری است (یسنا، ۳۲، بند ۱۴).

۱-۵- واژگونی

از نظر ابن‌خلدون، هنگامی که تضعیف عصبیت در دولت و مردم رخ داد، دیگر آثاری از اهداف جمعی، یک‌دلی یا پیوند مستحکم میان مردم و حکومت مشاهده نمی‌شود و بدین ترتیب ناگزیر باید طعم تلخ شکست را تجربه کرد.

بعد از آن که جمشید در تجمل‌گرایی و نازپروری غرق شد و راه و رسم قدیم را فراموش کرد و به خودکامگی گرایید، فره ایزدی از او رخت بست و کار پادشاهی او به نابه‌سامانی رسید. غرور و خودکامگی شاه سبب شد که یاران وی از او ناخشنود شوند و پیوند خود را از او بگسلند و به تبع آن عصبیت در مردم ضعیف شد. فرهیختگان و مہان کشور و گران‌مایگان لشکر از گرد او پراکنده شدند و در عوض افراد پست و دون پایه او را احاطه کردند:

از آن پس برآمد ز ایران خروش	پدید آمد از هر سوی جنگ و جوش (۱۶۱)
سیه گشت رخشنده‌روز سپید	گسستند پیوند با جمشید (۱۶۲)

از هر طرف خسروی نام‌جو برای خود سپاهی فراهم کرد و برای جنگ علیه جمشید آماده شد:

پدید آمد از هر سوی خسروی یکی نام‌جویی ز هر پهلوئی (۱۷۰)
سپه کرده و جنگ را ساخته دل از مهر جمشید پرداخته (۱۷۱)

سرانجام سپاهییانی از ایران سوی تازیان رفتند و ضحاک را که در آن جا بود، نابخردانه به شاهی انتخاب کردند و به ایران آوردند:

سواران ایران همه شاه‌جوی نهادند یک‌سر به ضحاک روی (۱۷۴)
به شاهی برو آفرین خواندند و را شاه ایران زمین خواندند (۱۷۵)

ضحاک در نهایت بر جمشید تاخت و جمشید گریخت و صد سال پنهان شد و سرانجام نیز به دست ضحاک کشته شد:

چو جمشید را بخت شد کندرو به تنگ اندر آمد سپهدار نو (۱۷۹)
برفت و بدو داد تخت و کلاه بزرگی و دیهیم و گنج و سپاه (۱۸۰)
چو صد سالش اندر جهان کس ندید برو نام شاهی و او ناپدید (۱۸۳)
چو ضحاکش آورد ناگه به چنگ یکایک ندادش سخن را درنگ (۱۸۵)
به آره‌ش سراسر به دو نیم کرد جهان را از او پاک پر بیم کرد (۱۸۶)

جمشید نیز وقتی می‌بیند هیچ یار و یآوری ندارد، تخت و دیهیم سلطنت و پادشاهی را به ضحاک می‌دهد و این‌گونه حکومت جمشید با ظهور ضحاک به پایان خود می‌رسد.

نتیجه‌گیری

جامعه‌شناسی ادبیات ساخت و کارکرد اجتماعی ادبیات و رابطه میان جامعه و قوانین حاکم و ادبیات را بررسی می‌کند. ادبیات یک پدیدهٔ اجتماعی است که می‌توان جامعه و حکومت در آن را با بررسی محتوا و موضوع ادبیات شناخت، روی داده‌های اجتماعی را دانست و سیر تحولی پدیده‌های اجتماعی را ردیابی کرد. هرچه تعهد شاعر بیش‌تر باشد، مسائل و موضوعات اجتماعی فضایی بیش‌تر در آثار او می‌یابد. ادبیات یک نهاد اجتماعی است که ریشه در زندگی اجتماعی

انسان دارد.

شاهنامه یک اثر ملی است که عناصر آن از زندگی مردم گرفته شده است و به همین علت برای همه جامعه دل‌پذیر است و به وحدت اجتماعی یا ملیت کمک می‌کند. به همین سبب مدخل مناسبی برای مطالعات جامعه‌شناسی است.

ابن‌خلدون جامعه‌شناس مشهور با تشبیه کردن حیات جامعه به پیکره آدمی، نظریه پیری حکومت‌ها را مطرح کرد که در درون آن جبر تاریخی حرف آخر را می‌زد. وی علل دیگری را هم برای مرگ حکومت‌ها بیان کرد که عبارتند از حاکمیت هوای نفس حاکم، تجمل‌خواهی او، از دست دادن خوی مقاومت در برابر بیگانه. او این عوامل را فرا زمانی دانسته و معتقد است که هر حکومتی که در معرض این علل و بیماری‌ها قرار گیرد اگر نتواند آن را درمان کند طعم شکست را تجربه می‌کند. ابن‌خلدون معتقد است که تاریخ تکرار می‌شود. اما با این حال نردبانی است که به جلو حرکت می‌کند. او مشخصات این حرکت را چنین بیان می‌کند: ریاست، خودکامگی، تجمل، انحطاط و واژگونی.

در شاهنامه، حکومت جمشید در آغاز، نظامی منسجم و رو به پیش‌رفت است. جمشید از فره ایزدی برخوردار بود. از همین روی، به امور مملکت سر و سامان داد و امنیت و آرامش را در سایه سپاهی مقتدر حاکم کرد و به اوج قدرت رسید. به همین علت، دیگر عصبیت‌ها هنگامی که قدرت عصبیت جمشید را احساس کردند سر تسلیم فرود آوردند. آن‌گاه در پرتو نظم اجتماعی که پی افکنده بود به سازندگی و آبادانی پرداخت و ایران به اوج شکوفایی رسید و اسباب بزرگی آریایی‌ها به وسیله جمشید فراهم شد. با این حال، بر اساس آنچه در نظریه ابن‌خلدون به جبر تاریخی مشهور است، قدرت و اقتدار جمشید او را گرفتار نخوت و غرور کرد و جز ذات ملوکانه خود را نمی‌دید و دچار خودکامگی شد. او ادعای خدایی کرد و سر از بارگاه خدا برتافت. به همین سبب از توده مردم جدا شد. این خلُق او برخلاف عصبیت بود. شاه پیش‌دادی به ترویج صنعت جواهرسازی و استفاده از سنگ‌های تزئینی و قیمتی پرداخت و به تنعم و تجملات اهمیت فراوان داد. کاخ‌های بلند بنا کرد و به تجمل روی آورد. بعد از آن، تمایل به آسایش و تن‌آسانی در جامعه رونق رفت و نیروی جنگاوری و نگهبانی کاسته و عصبیت ضعیف شد. تجمل‌خواهی در حکومت جمشید فزونی گرفت و هزینه‌ها فزونی یافت و مملکت به جای رشد و

پیشرفت دچار رکود و انحطاط شد. جمشید دیگر قدرت سابق را نداشت. به همین علت مردم تابع قدرت مرکزی نماندند و عصبیت ضعیف‌تر گشت و حلقه اتحاد مملکت از هم گسیخت و هرج و مرج و شورش ایران را فرا گرفت و مردم نابخردانه ضحاک را برگزیدند و حکومت جمشید واژگون شد.

مراحل پنج‌گانه حکومت و فرمان‌روایی جمشید بر اساس نظریه ابن‌خلدون

شماره	ادوارن پنج‌گانه نظریه ابن‌خلدون	کنش‌های جمشید
۱	ریاست و شکوفایی	شهرنشینی، تجهیز نیروهای نظامی و جنگ‌افزارها، تقسیم جامعه به ۴ گروه، شکوفایی صنعتی
۲	خودکامگی	تسخیر دریا، پرواز، ناسپاسی در برابر خداوند و ادعای خدایی
۳	تجمل و تن‌آسانی	قصرسازی، گوشت‌خواری، شهوت رانی، ساختن تخت، توجه به عطرها و گوهرها، فاصله طبقاتی، گسترش بی‌عدالتی، تن‌آسانی مردم و سستی و زبونی جامعه
۴	رکود و انحطاط	خو گرفتن جامعه به خواری و بندگی، قدرت گرفتن ضحاک، گرویدن بزرگان به ضحاک
۵	واژگونی	حمله ضحاک به تاج و تخت و کشتن جمشید

فهرست منابع

- آریان‌پور، امیرحسین. (۱۳۵۴). *جامعه‌شناسی هنر*، انجمن کتاب دانش کده هنرهای زیبا.
- ابن‌خلدون، عبدالرحمن. (۱۳۶۹). *مقدمه ابن‌خلدون*، ترجمه محمد پروین گنابادی، ج ۱، علمی فرهنگی.
- استنو، کاترینا. (۱۳۸۳). *تصویر دیگری: تفاوت از اسطوره تا پیش‌داوری*. ترجمه گیتی دیهیم. تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی و مرکز بین‌المللی گفت‌وگوی تمدن‌ها.
- انوری، احمد. (۱۳۸۶). *فرهنگ نام‌های اوستا*، نهضت پویا.
- برزگر، ابراهیم. (۱۳۸۳). *تاریخ تحول دولت در اسلام و ایران*، تهران: انتشارات سمت.
- ترابی، علی اکبر. (۱۳۸۲). *جامعه‌شناسی هنر و ادبیات*، فروزش.
- رضا، فضل‌الله. (۱۳۸۴). *پژوهشی در اندیشه‌های فردوسی*، انتشارات علمی و فرهنگی.
- زرین‌کوب، عبدالحسین. (۱۳۶۱). *نقد ادبی*، ج اول، امیرکبیر.
- صادقی فسایی، سهیلا. (۱۳۷۹). *بررسی جامعه‌شناختی تئوری انحطاط در نظریات ابن‌خلدون*، امیرکبیر.
- صفا، ذبیح‌الله. (۱۳۳۳). *حماسه‌سرایی در ایران*، انتشارات امیرکبیر.
- طبری، محمد بن جریر. (۱۳۵۲). *تاریخ طبری*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج ۱، فرهنگ ایران.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۶). *شاهنامه*، ج ۱ به کوشش جلال خالقی مطلق، دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- فرنبرگ دادگی. (۱۳۹۰). *بند هشن*، گزارنده مهرداد بهار، تهران: توس.
- کزازی، میرجلال‌الدین. (۱۳۸۵). *نامه باستان*، جلد اول، سمت.
- لاگوست، ایو. (۱۳۸۶). *جهان‌بینی ابن‌خلدون*، ترجمه مهدی مظفری، دانش‌گاه تهران.
- نصار، ناصیف. (۱۳۶۶). *اندیشه واقع‌گرایی ابن‌خلدون*، ترجمه یوسف رحیم‌لو، مرکز نشر دانش‌گاهی.